پیشخوان

«آخرین سال‌های زندگی سیاسی لُرد کرزن» در آیینه یک اثر تاریخی

بانی اندیشه «تحت‌الحمایگی»

■ محمدرضا کائینی

در روزهایی که سپری شد، به مناسبت صدمین سالروز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، فراوان از زمینه‌ها و موجبات آن، از جمله قرارداد استعماری ۱۹۱۹ و نیز نقش چهره‌ای به نام «لُرد کرزن» در این فرآیند، سخن رفت. هر چند طراحی کرزن برای ایران، نهایتاً به شکست انجامید و اندیشه تحت‌الحمایگی با مقاومت علما و ملیون ایرانی ابتر ماند، اما نام وی برای ایرانیان، همچنان آشنا به نظر می‌رسد. جورج ناتانیل کرزن، در ۱۹ سالگی برای تحصیل عازم آکسفورد شد. دوران پنج سال تحصیل در آکسفورد، جورج را با بسیاری از مسائل مهم روز و سیاستمداران زمانش آشنا کرد. نطق‌هایی که در انجمن ادبی آکسفورد ایراد می‌کرد و همچنین مقالاتی که برای روزنامه‌های لندن می‌نوشت، به شناساندن او در محافل ذی نفوذ، کمک شایانی کرد و همین شهرت، موجب شد تا در سال ۱۸۸۶، برای اولین بار نماینده مجلس گردد و یک سال بعد، سفر به دور دنیا را آغاز کرد و شیفته آسیا شد. آنچه کرزن با دیدی محققانه و ژرف در اثنای این جهانگردی به رشته تحریر در آورد، به شکل مقالاتی در روزنامه تایمز لندن به چاپ رسید و همین مقاله‌ها بود که استخوان‌بندی سه کتاب معروف وی، روسیه در آسیای مرکزی (۱۸۸۹)، ایران و قضیه ایران (۱۸۹۲) که نام‌آورترین اثر او بود و مشکلات خاور دور (۱۸۹۴) را تشکیل داد. در سال ۱۸۹۱ با قبول مقام معاونت وزارت امور هندوستان، اولین گام خود را در نردبان سیاست برداشت و سال ۱۸۹۹ نایب السلطنه هندوستان گردید و مدت هفت سال فرمانفرمایی و نیابت سلطنت در هندوستان را عهده‌دار بود. اثری که هم اینک در باب آن سخن می‌رود، از معدود منابعی است که در باب زندگی کرزن به ویژه واپسین سالیان حیات وی، به چاپ رسیده است. این تحقیق

جورج ناتانیل کرزن معاون و وزیر خارجه انگلیس در سال‌های پس از جنگ جهانی اول

توسط هارولد نیکلسن انجام شده و اصغر قراگوزلو آن را به فارسی بازگردانده است. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در دیباچه خویش بر این اثر، درباب محتوای آن چنین آورده است: «لرد کرزن معاون و وزیر خارجه انگلیس در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، در قرارداد ۱۹۱۹ تلاش زیادی برای تثبیت سلطه آشکار بریتانیا بر ایران داشت. او طبقات برگزیده انگلیس را ابزار اراده الهی برای هدایت بشریت معرفی می‌کرد و معتقد بود تداوم سلطه انگلیس بر جهان در گرو پرداخت هزینه‌های سلطه‌گری است. بر اساس قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس-ایران، دولت انگلیس موظف بود برای بازسازی ارتش و مالیه ایران، در راستای تأمین منافع خودش هزینه کند و حضوری آشکار در ایران داشته باشد. سال ۱۹۱۸ با پیروزی متحدین و تسلیم و شکست امپراطوری‌های عثمانی، اتریش، آلمان، مجارستان و بلغارستان توأم شد. دگرگونی‌های پس از آن، موجب ارتقای آگاهی ملل مشرق زمین نسبت به هویت ملی خود و رشد اعتماد سیاسی آنان شد و ضعف نفوذ اروپا با ظهور ایالات متحده امریکا تشدید شد. لرد کرزن در چنین فضایی کوشید قیمومیت بریتانیا را بر ایران و هند شرقی اعمال کند. در سال‌هایی در شرق، شش قیام و انقلاب بر ضد غرب صورت گرفت: مصر، افغانستان، عراق، سوریه، جنبش ملیت‌خواهی ایرانیان (۱۹۲۵-۱۹۱۹) و مقابله طولانی با مصطفی کمال پاشا در ترکیه که اینها نشان انفجار ملیت خواهی مشرق زمین بود. لرد کرزن که بیشتر یک سیاستمدار نظری با تسلط بر سیاست‌ها و گفته‌های پیشینیان بود تا یک مدیر، نتوانست شناخت و تحلیل خود را از گذشته و حال، به‌صورت پیشنهادهایی برای آینده ارائه دهد و در مورد اقدامات آتی، عاجز بود و موجب زیان و خسارت شد، وی پس از سال‌ها تلاش سیاسی، به ریاست شورای سلطنت انگلیس رسید و در ۱۹۲۵ درگذشت.»

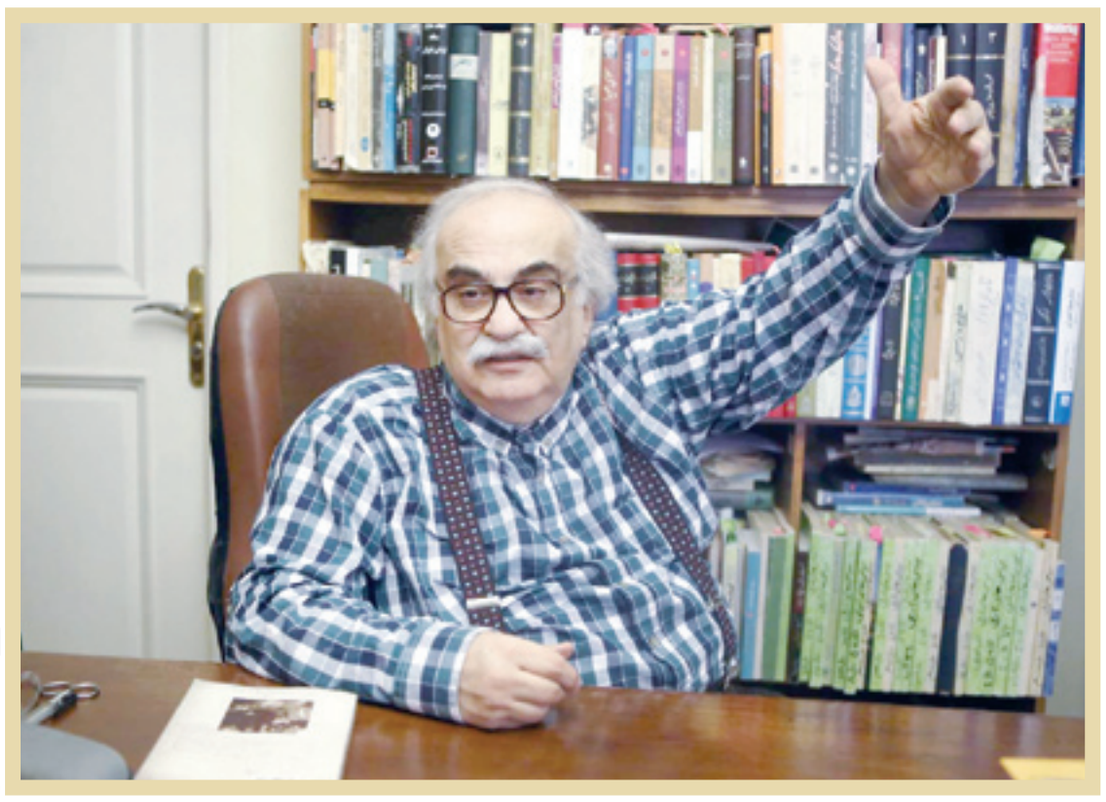

حمیدرضا نیک‌عهد | جوان

«نکته‌ها و عبرت‌هایی از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹» در گفت‌وشنود با خسرو معتضد

چرچیل و همدستانش کودتا را در ایران کارسازی کردند

■ نیما احمدپور

در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، نکات قابل خوانش و عبرت‌آموزی وجود دارد که صد سالگی آن فرصت مناسبی برای مرور آنهاست. در گفت‌وشنود ذیل آمده، خسرو معتضد، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران به خوانش بخشی از این نکات پرداخته است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

بسیاری بر این باورند که انگلیسی‌ها پس از ناامیدی از اجرای قرارداد ۱۹۱۹، به اندیشه کودتا افتادند. بسیاری از کارسازان کودتا هم از ابواب جمعی همان قرارداد هستند، از جمله سیدضیاءالدین طباطبایی. دیدگاه شما در این باره چیست؟

به نام خدا. کاملاً موافقم. آن قرارداد، فوق‌العاده بدنام بود. خیلی‌ها هم در واکنش به آن اعتراض یا اعتصاب کردند. دولت هم متقابلاً بسیاری را به زندان انداخت یا به تبعید فرستاد. بسیاری از روزنامه‌نگاران و روشنفکران، دستگیر و زندانی شدند. در نتیجه قرارداد ۱۹۱۹، بسیار بدنام شد. مخصوصاً که در مجلس لردها در بریتانیا گفتند بانی قرارداد، ۱۳۰ هزار لیره رشوه گرفته! یکی از بندهای این قرارداد- که محرمانه هم نگه داشته شد- این بود: «دولت انگلستان اجازه می‌دهد آقای وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله اگر برایشان مشکلی پیش بیاید، در یکی از مستملکات انگلستان اقامت کنند و به آنها پناهندگی داده شود!» وقتی این موارد لو رفت، نفرت عمومی برانگیخته شد! این هم که می‌گویند احمدشاه زیربار نرفت و امضا نکرد را چندان جدی نگیرید! روزنامه تایمز، صورتجلسه آن مهمانی را منتشر کرده که در آن، هیچ صحبتی از مخالفت احمدشاه نیست! البته او در آن دوره، خیلی هم به پول احتیاج داشت!

با این حال به نظر می‌رسد احمد شاه، چندان هم به قرارداد تمایل ندارد! دست کم دیگران، حریص‌تر از او به نظر می‌رسیدند؟

احمد شاه از سرنوشت پدرش می‌ترسید و می‌گفت: «من هیچ کاره‌ام، من صرفاً پادشاه مشروطه‌ام!» ولی اینکه می‌گویند: امضا نکرد، شما بفرمایید اگر هم امضا هم می‌کرد، چه ارزشی داشت؟ شاه مشروطه امضا نمی‌کند، خب نکند، کاره‌ای نیست! مگر محمدرضا شاه قبل از ۲۸ مرداد، وقتی خارج می‌رفت، چیزی را امضا می‌کرد؟ اصلاً مگر می‌توانست چیزی را امضا کند؟ آدم‌هایی مثل قوام‌السلطنه و مصدق و امثالهم مگر می‌گذاشتند که شاه چیزی را امضا کند؟ بنابراین امضای احمد شاهی که اروپا رفته و عملاً سلطنتش را از دست داده، ارزشی ندارد! مضافاً بر اینکه خودش هم میلی به سلطنت نداشت و حتی از سلطنت بدش می‌آمد! بهترین شاهد ماجرا هم روایت آیرونساید است. می‌گوید: «خدمت شاه شرفیاب شدم. یک خواجه سیاه هم پشت سر او ایستاده بود! با خودم گفتم خدایا! آیا این جانشین کوروش و داریوش است؟ اولین خواهش شاه، این بود که من می‌خواهم مقداری از شمش طلا و نقره‌ای که دارم را از ایران خارج کنم! آیا می‌توانم از کامیون‌های ارتش انگلیس استفاده کنم؟»... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

چهره‌های در پرده کودتای ۱۲۹۹ هم فصلی مهم از مباحث تاریخی مربوط به این رویداد را تشکیل می‌دهند. از نظر شما چهره اصلی کودتا چه کسی بود؟

درباره کسانی که این کودتا را راه انداختند، اصل کار، کلنل انگلیسی اسمایت بود. جالب اینجاست که دست کم در آغاز، وزارت خارجه انگلستان از ماجرا خبر نداشت و آن را افواهی شنیده بود! این کودتا فوق‌العاده پیچیده و کارسازی شده توسط چرچیل و همکارانش بود. ما بریگادی داشتیم به نام بریگاد مرکزی. مسئول آن کلنل لارسن می‌گوید من خبر نداشتم، در حالی که وستال و ویولینگ خبر داشتند.

ظاهراً در انگلستان، جناح خاصی کودتا را کارسازی کرد نه کلیت حاکمیت این کشور، اینطور نیست؟

به هر حال خیلی محرمانه بوده! لارسن رئیس بریگاد مرکزی بود و می‌گفت نزدیک بود در قضایای مربوط به کودتا کشته شوم! به هر حال در اینکه وثوق‌الدوله هم در قالب قرارداد ۱۹۱۹، داشت همان کار کودتا را می‌کرد، بحثی نیست، منتها مردم به قدری از وثوق‌الدوله نفرت داشتند که هنگام استقبال از شاه، در مسیر جاده کرج فریاد می‌زدند: «زنده باد احمدشاه، مرده باد وثوق‌الدوله». بعد از او، نصرالله خان مشیرالدوله را می‌آورند. او هم به سفیر انگلیس می‌گوید: «من با این قرارداد موافقم، ولی مردم مخالفند!» مشکلشان فضای عمومی جامعه بود.

برخی در توجیه کودتا به ضرورت مقابله با نهضت‌های استقلال خواهانه داخل ایران و به تعبیر آنها تجزیه‌طلبانه، از قبیل نهضت جنگل اشاره می‌کنند. آیا نهضت جنگل، درصدد جدایی شمال کشور از ایران بود یا می‌خواست نوعی حکومت موفق و ملی را به سراسر ایران تعمیم دهد؟

نکته اینجاست که دریاسالار اسکولینکوف با ۱۸ کشتی به سواحل ایران آمده بود. در اردیبهشت ۱۲۹۹، آستارا را ویران کردند و بندر انزلی را مورد شلیک توپ‌های قوی قرار دادند! ملوانان صبح در انزلی پیاده می‌شوند و به رشت می‌آیند. میرزا کوچک‌خان آدم محترمی بود. بعد از شکستی که در دوره وثوق‌الدوله خورد، دوباره قوای خود را جمع می‌کند و وقتی بلشویک‌ها می‌رسند و باکو را می‌گیرند، میرزا کوچک‌خان با خوشحالی، نماینده‌ای به اسم مظفرزاده را نزد آنان می‌فرستد و می‌گوید: «شما هم مثل ما هستید!» شما الان هم وقتی اعلامیه لنین را می‌خوانید، می‌گویید چقدر آدم خوبی است! طبیعی بود که میرزا هم در آغاز، به آنها خوشبین باشد. چون شعار عدالت و مساوات می‌دادند و هنوز امتحان خود را پس نداده بودند!

پس خوش‌بینی اولیه میرزا به جریان نوظهور در روسیه را طبیعی ارزیابی می‌کنید؟

بله، خیلی‌ها در آغاز کار، به آنها خوش‌بین بودند! وقتی لنین آن اعلامیه مشهور را می‌دهد، همه خوشحال می‌شوند و صدای توپ که بلند می‌شود، میرزا کوچک‌خان می‌گوید: «خدا را شکر! به کمک ما آمده‌اند!» البته در رفتار او، قدری ساده‌دلی هم می‌بینم. شاید بدانید که من از طرف مادر، گیلانی هستم. این هم‌ولایتی ما بسیار آدم خوش قلب و خوش بینی بود و گفت اینها آمده‌اند تا ما را نجات بدهند! مظفرزاده هم می‌رود و با آنها صحبت می‌کند و آنها هم وعده‌هایی می‌دهند. قوای سرخ در اردیبهشت ۱۲۹۹، وارد انزلی می‌شوند و بعد به رشت می‌روند. خود میرزا کوچک‌خان هم با کالسکه به استقبالشان می‌رود، اما همان‌ها در خرداد آن سال، علیه او کودتا می‌کنند! آیا مردم می‌دانند که علیه میرزا کوچک‌خان، کودتا کرده‌اند؟ احسان‌الله خان کمونیست بود و مسلمان نبود و روزی سه بطری هم کنیاک می‌خورد! حسین جودت این را نوشته! یکی از دعواهای میرزا کوچک‌خان با احسان‌الله خان این بود که: تو چرا این قدر مسکرات می‌خوری؟... تریاک هم می‌کشید. با مزه است که فیلم هم بازی کرده! یکی از دوستان این فیلم را برای من فرستاد که من واقعاً انگشت به دهان ماندم! ۷۲ دقیقه فیلم به نام «دختر گیلان!». او را بردند و هنرپیشه‌اش هم کردند! نهایتاً هم به جرم جاسوسی برای انگلستان، تیربارانش کردند! اینها بودند که به میرزا کوچک‌خان خیانت و او را خلع سلاح کردند. تمام افسران ژاندارمری و حتی افسران قزاق، طرفدار میرزا کوچک‌خان بودند، چون میرزا مثل ستارخان، چهره محبوبی بود و مردم دوستش داشتند.

در تاریخ، جلوه‌های عجیبی از این محبوبیت ثبت شده است. به نظر شما علت آن چیست؟

صداقت! جالب است بدانید که زنان امریکا، برایش لباس پشمی درست می‌کردند! میرزا کوچک‌خان با اهدافی که داشت و حتی آن قیافه و موهای جالب، بسیار در دنیا محبوب بود! بنابراین کودتا می‌کنند و او را به جنگل فومن می‌فرستند. آقای راسکولینکوف دریادار سرخ، فومن و خمام را با کشتی می‌زند و پدر قزاق‌ها را درمی‌آورد و تعداد زیادی از آنها کشته می‌شوند. من از افسران بازنشسته‌ای که آن موقع در جنگ بودند، این را شنیدم: «دسته‌دسته قزاق‌ها را می‌کشتند و آنها نیز فرار می‌کنند. قزاق‌ها تا منجیل هم می‌آیند.» انگلیسی‌ها هم نمی‌خواستند با روس‌ها بجنگند، چرا؟ چون کراسین سیاستمدار روسیه، در لندن داشت با انگلیسی‌ها مذاکره می‌کرد. فقط هم مسئله ایران نبود، بلکه مسئله آنتان بود. آنتان یعنی جنگ امریکا، فرانسه و انگلیس در آرکانگلس با دولت شوروی.

ظاهراً از این به بعد، کارکرد احسان‌الله خان جالب می‌شود. از نقش او در فرآیندی که به آن اشاره کردید، چه تحلیلی دارید؟

احسان‌الله خان به تنکابن رفت و با ساعدالدوله پسر سپهسالار تبانی کرد! آن لحظه را درنظر بگیرید که احسان‌الله خان به تنکابن رفته و کمونیست‌ها و نه میرزا کوچک‌خان تا گردنه نقره‌ور آمده‌اند! در اینجا استناد من به دکتر گریگور یقیکیان است که کتابی نوشته به نام «نگاهی به جنگل از درون» که روایتی از آغاز و انجام جنبش جنگل است. او پزشک و بسیار هم مورد توجه میرزا کوچک‌خان بود. کمونیست‌ها هم با او خوب بوده‌اند. حسین جودت قبلاً وزیر معارف میرزا کوچک‌خان بود. سرهنگ صادق ادیبی هم در زمره نزدیکان او بود. همه اینها خاطراتشان درآمده است. بعضی‌هایشان را خود من منتشر کرده‌ام. به بحث خودمان برگردیم. یکی از نکات مهم این است که اگر انگلیسی‌ها به خیال خودشان کودتا نمی‌کردند، احسان‌الله خان به تهران می‌آمد! مردم تهران بعد از اعلامیه لنین، خیلی شوروی را دوست داشتند! تئودور روتشتاین -که سفیر شوروی در ایران شد- از راه مشهد به تهران آمد. در مسیر حرکت، مردم در خیابان‌ها دست و پای او را می‌بوسیدند! من رساله‌ها، قصیده‌ها و اشعار مردم در آن دوره را دارم: «روتشتاین! خوش آمدی، تو آمده‌ای که ما را نجات بدهی.» اگر مسئله پیاده شدن ملوانان روس نبود، شاید کودتا به این شکل انجام نمی‌شد!

به بحث کودتا بازگردیم. در بادی امر، سیدضیاءالدین طباطبایی تابلودار کودتا بود اما رفته‌رفته، قدرت به رضاخان منتقل شد. به نظر شما، چرا سید کنار گذارده شد و رضاخان پله پله ارتقا یافت؟

پیش از پاسخ به این پرسش شما بد نیست به نکته‌ای اشاره کنم. در زمستان ۱۳۴۳، آقای لطف‌الله ترقی مدیر مسئول مجله ترقی، از من خواست با سیدضیاء ملاقات کنم. این در همان دوره‌ای بود که در سعادت‌آباد اقامت داشت. تلفن هم نداشت. پیغام فرستاد که کی برای دیدار و مصاحبه با او بروم...!

فقط همین یک بار او را دیدید؟

بله. من در ۲۲، ۲۳ سالگی، سردبیر مجله ترقی بودم! شخصیت او برایم جالب بود. آدمی بود که سریع با او اخت می‌شدی! مثل یک روزنامه‌نگار حرف می‌زد و مثلاً می‌گفت روزنامه‌تان، باید چنین یا چنان شکلی داشته باشد! درباره کارش هم می‌گفت من در مزارعم، تراکتور ندارم و با همان شیوه سنتی ایرانی، کشاورزی می‌کنم! از او مقاله‌ای هم چاپ کردیم که کشاورزی سنتی، چه شکل و لوازمی دارد...

در زمینه کودتا با او صحبت نکردید؟

چرا، ولی اصلاً جواب درستی نمی‌داد، طفره می‌رفت! خاطرم است در همان دیدار، به من گفت هیچ وقت توپخانه‌ات را تعطیل نکن! منظورش نشریه‌مان بود. پرسیدم چرا؟ گفت من غلط کردم که روزنامه‌ام را تعطیل کردم! روزنامه «رعد» توپخانه سیدضیاء بود! احمدشاه می‌خواست به آن آگهی بدهد. ظاهراً آگهی تسلیت یا تبریک بود. آن را فرستاد. سیدضیاء گفت چون مال اعلیحضرت است، می‌شود هزار تومان! این در حالی بود که روزنامه ایران، برای همان آگهی پنج تومان می‌گرفت! رئیس دفتر احمدشاه خوشحال شد و گفت پنج تومان کجا، هزار تومان کجا؟ احمدشاه پرسید چرا دادی به روزنامه ایران یا روزنامه طلوع یا روزنامه کوکب؟ گفت قربان، پنج تومان بود! گفت تو غلط کردی، سریع ببر روزنامه رعد! می‌گوید رفتم روزنامه رعد که سردبیرش آقای حق‌نویس بود. در ۱۳۲۸ سناتورش کردند! حق‌نویس برگشت گفت: «می‌شود ۲هزار تومان، دیروز هزار تومان بود!» رئیس دفتر احمدشاه برگشت و به او گفت آقا! اینها دیوانه شده‌اند، می‌گوید ۲هزار تومان! احمدشاه گفت: «اگر ۵هزار تومان هم خواستند بده.» روزنامه‌اش را می‌خواندند. روزنامه سیدضیاء، اولین مطبوعه‌ای بود که با سفیر انگلیس، با چارکوفسکی فرمانده قزاقخانه قبل از جریان انقراض امپراطوری روسیه، مصاحبه کرده بود. با بارون مایگل مصاحبه کرده بود. سیدضیاء، آدم زرنگی بود. اشتباهش این بود که روزنامه‌اش را تعطیل کرد و درها را به روی خودش بست! این را هم بدانید که احمدشاه، به سیدضیاء علاقه‌مند بود و به او می‌گفت: «سید روزنامه‌چی!» می‌خواست خواهر خودش، آسیه خانم را به سیدضیاء بدهد! اینها را حکیم الهی فریدنی، از نوکران و علاقه‌مندان سید ضیاء -که بعداً در زمان دکتر مصدق، گوینده رادیوی بی‌بی‌سی شد- در کتابش با عنوان «زندگی سیاسی سید ضیاء» نوشته است.

نگفتید که چرا پس از سپری شدن صد روز از کودتا سید ضیاء را کنار گذاشتند؟

سید ضیاء در دوره صدارت، اشتباه بزرگی کرد! سه ماه نشست و دم از اصلاحات زد! فقط دستور داد که مثلاً خیابان‌ها را چراغ برق بکشید، میدان توپخانه را از آن کثافت در بیاورید، فاضلاب را درست کنید و... از جامعه و اطرافش غافل شد! رضاخان زرنگ بود، با این همه فکرش را هم نمی‌کرد که شاه یا رئیس جمهور شود. عشق رضاخان فقط این بود که قزاقخانه از بین نرود! به هر حال سید ضیاء، فقط در اتاقش نشست و دائماً مقاله و سخنرانی نوشت که: هدف کودتا چیست؟! نتوانست بر اوضاع مسلط شود و قدری شرایط نابسامان جامعه را جمع کند! اما رضاخان زرنگ بود. گفته می‌شود که رضاخان پس از کودتا وزیر جنگ شد! اصلاً این طور نیست! بعد از کودتا، حداکثر پستی که به رضاخان دادند، فرماندهی قزاقخانه بود. فرمانده دیویزیون، یعنی لشکر قزاق شاه! ماژور کیهان دو ماه بعد از کودتا در هیئت وزیران با رضاخان دعوایش می‌شود و از او یک کشیده محکم هم می‌خورد! کیهان گریه‌اش می‌گیرد و قهر می‌کند و سید ضیاء هم هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد! ایشان می‌شود وزیر جنگ و ماژور کیهان می‌شود وزیر مشاور و بعد هم استاد دانشگاه می‌شود و جغرافیا درس می‌دهد!

از نظر شما، چه شد که رضاخان به رغم بی‌سوادی و دون پایه‌گی، در ادوار پیش و پس از کودتا، پله‌های ترقی را به سرعت پیمود؟ البته در این میان، کمک خارجی را نمی‌توان نادیده گرفت، اما ظاهراً خود وی هم شناخت نسبتاً مناسبی از فرهنگ عامه و کف جامعه ایرانی داشت؟

بله زرنگ بود. از کودکی، در کوچه و خیابان بزرگ شده بود و شرایط جامعه را می‌شناخت. در عین بی‌سوادی، یک غریزه فطری داشت و شروع کرد به فهمیدن مناسبات اجتماعی. تعجب نمی‌کنید که دو زن از قاجاریه گرفت؟ یعنی حتی هدفش این نبود که با قاجارها در بیفتد، به رغم آنکه سلطنت را از آنها گرفته بود! من در اردیبهشت ۱۳۷۴، با زن چهارمش خانم عصمت‌السلطنه، مصاحبه کردم. او می‌گفت: «به رضاخان گفتم خانواده من می‌گویند که تو سلطنت را از ما گرفتی! رضاخان گفت من سلطنت را از شما نگرفتم، تاج روی زمین افتاده بود و من برداشتم و سرم گذاشتم!» عبدالله مستوفی نوشته است: «پدر ملکه توران رسید، رضاخان سلام کرد و او متوجه نشد! دوباره سلام بسیار بلند بالایی کرد و بعد، واسطه تراشید که می‌خواهم با خانم قمرالسلطنه، یعنی همان ملکه توران ازدواج کنم.» او با همین ترفند، مقاومت قاجارها در برابر خود را به حداقل رساند!

پس شما معتقدید که ناتوانی و کرختی ذاتی احمد شاه قاجار، زمینه ساز قبضه کردن سلطنت توسط رضاخان شد، اینطور نیست؟

بله، هر کس دو سال سر کارش نرود، قطعاً یک نفر دیگر می‌آید و جایش را می‌گیرد! احمدشاه دو سال به پاریس رفت و در هتل کنتراکسویل، اقامت کرد. خبرنگارهای فرانسوی، زندگی‌اش را در آنجا نوشته‌اند. کتاب «رستاخیز ایران» را بخوانید. فتح‌الله نوری اسفندیاری که تمام مطالب مطبوعات فرانسه را گردآوری کرده است می‌گوید: «اعلیحضرت یک وقت‌هایی که به کاباره‌های پاریس تشریف می‌آوردند، ۲۵ بانو را دعوت می‌کردند و پیراهن اعلیحضرت، از فرط باده رنگین بود!...» روزنامه‌ای هم که اینها را نوشته، روزنامه مهمی است به نام لوتان. واقعیت این است که احمدشاه، به سلطنت علاقه نداشت و حتی از آن بدش می‌آمد! پدرش را که برکنار کرده و به خارج فرستاده بودند، تفنگدارها می‌آمدند و در حوض کاخ گلستان شنا می‌کردند یا جلوی او چپق می‌کشیدند! احمدشاه با دیدن این صحنه‌ها خیلی ناراحت می‌شد! از طرف دیگر، مردم درباره احمدشاه می‌گفتند: «این چه پادشاهی است که دائماً دنبال پاریس رفتن است؟» به هر حال در چنین شرایط نابسامانی، رضاخان با کمک خارجی، توانست خود را به عنوان یک راه‌حل مطرح کند! در فاصله رسیدن به سلطنت، کارهای بد هم زیاد انجام داد. کشتن میرزاده عشقی، جنایت بود، همینطور توطئه برای کشتن ملک‌الشعرای بهار که کس دیگری را به جایش کشتند! مدیر روزنامه «نصیحت» را. از این گذشته وقتی رضاخان به تخت سلطنت نشست، کم‌کم حس خداوندگاری و سلطه، او را متوهم و نهایتاً ساقط کرد! این سرنوشت بسیاری از دیکتاتورهاست! امیر احمدی، رفیق جان در جانی اوست. وقتی در سال ۱۳۲۰ می‌رود و به او می‌گوید: «می‌خواهند ایران را بگیرند و الان در تنومه و مرز ایران و شوروی، سرباز آورده‌اند.» رضاخان در جواب می‌گوید: «امیر احمدی! این حرف‌ها را استادت به تو یاد داده! تو مثل اینکه نوکر انگلیسی‌ها شده‌ای!» همین فردی که انگلستان او را سر کار آورده بود، به امیراحمدی می‌توپد و می‌گوید: «انگلیسی‌ها این را به تو یاد داده‌اند، این طور نیست!» فکرش این بود که هیتلر می‌آید و انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها را کنار می‌زند! رضاخان به خاطر اینها باخت. اگر با چهار تا آدم حسابی مشورت می‌کرد، سرنوشتش آنطور نمی‌شد! اگر مثل احمدشاه در دوران جنگ اول، گروه عاقلی را در اطراف خود داشت، به این سرنوشت دچار نمی‌شد. در جنگ اول، ۴۰ نفر بودند و نهایتا گفتند: «ما باید بی‌طرف باشیم، اگر به طرف آلمان برویم، انگلیسی‌ها و روس‌ها پدر ما را درمی‌آورند. اگر طرف انگلیسی‌ها و روس‌ها برویم، کرمانشاه دست آلمان‌هاست و عثمانی‌ها تا قزوین آمده‌اند!» رضاخان اگر چهار جلسه با چند رجل ملی می‌گذاشت، اگر مدرسی در مجلس بود، اگر مصدق یا امثال او بودند، باور کنید ایران به سرنوشت ۱۳۲۰ دچار نمی‌شد!

رضاخان از کودکی، در کوچه و خیابان بزرگ شده بود و شرایط جامعه را می‌شناخت. در عین بی‌سوادی، یک غریزه فطری داشت و شروع به فهمیدن مناسبات اجتماعی کرد. تعجب نمی‌کنید که دو زن از قاجاریه گرفت؟ یعنی حتی هدفش این نبود که با قاجارها در بیفتد، به رغم آنکه سلطنت را از آنها گرفته بود!

رضاخان در کنار جمعی از محافظان منزل عبدالحسین میرزا فرمانفرمائیان

در میان کسانی که این کودتا را راه انداختند، نفر اصلی، کلنل انگلیسی اسمایت بود. جالب اینجاست که دست‌کم در آغاز، وزارت خارجه انگلستان از ماجرا خبر نداشت و آن را افواهی شنیده بود! این کودتا فوق‌العاده پیچیده و کارسازی شده توسط چرچیل و همکارانش بود!